

تاریخ امر ۲

جزوہ متن

فهرست جزوه متن تاریخ امر ۲

صفحه

- ۱ - دوران طفولیت و سالهای اولیه زندگی جمال مبارک ۳
- ۲ - خاندان حضرت بهاءالله ۱۰
- ۳ - رفع برخی از شبهات سیاسی ۱۵
- ۴ - فلسفه تاریخ، علّیت و اسطوره ۲۲
- ۵ - مختصری در شرح حیات و اعمال میرزا یحیی ۲۸
- ۶ - مراحل اظهار امر ۴۰
- ۷ - معرفی حواریون حضرت بهاءالله و ایادیان امر عهد ابهتی ۵۶
- ۸ - نقش بهائیان در حیات اجتماعی ایران ۷۸
- ۹ - ضمیمه اصطلاحات و لغات ۹۰

نام درس : کتب مقدسه و بشارات	کد : ۶۱	تعداد واحد : ۲	۱۶۰/۲
پیش نیاز : زبان عربی ۴	کد : ۴۲	هم نیاز : ندارد	
تاریخ ادیان	کد : ۲۷		

آرشیو

الف - منابع مطالعه

- ۱ - کتاب مقدس (از تورات : سفر خروج / از انجیل : انجیل یوحنا و متی) / (تهیه شود)
- ۲ - قرآن در اسلام - علامه محمدحسین طباطبایی - بنیاد علوم اسلامی / (تهیه شود)
- ۳ - نمونه هایی از کلمات کنفوسیوس ، شمه ای نقل از کتب و شریعت برهماشیان ، نمونه هایی از تعالیم بودائیان / (در جزوه)
- ۴ - توضیحاتی در مورد اوستا ، و نبذه ای از سخنان زردشت و قوانین و آداب متداوله / (در جزوه)
- ۵ - توضیحاتی در مورد تورات ، و اصول تعالیم دیانت یهود / (در جزوه)
- ۶ - توضیحاتی در مورد انجیل ، و نبذه ای از کلمات و تعالیم مسیح ، و نمونه هایی از اصول تعالیم مسیح / (در جزوه)
- ۷ - بشارات کتب مقدسه (برگزیده ای از مطالب چند کتاب و جزوه) / (در جزوه)
- ۸ - بشارات مربوط به کیفیت ظهور و خمائن موعود و اوضاع زمان ظهور / (در جزوه)
- ۹ - کتاب مستطاب مفاوضات (قسمت مربوط به بشارات انجیل) / (تهیه شود)

ب - ضایم

ندارد

ج - ارزشیابی

۱ - امتحانات :

- ماهانه اول : ندارد

- میان ترم (۴۰ نمره / هفته نهم)

- ماهانه دوم : ندارد

- پایان ترم (۶۰ نمره / هفته هجدهم)

۲ - تکلیف :

- تکلیف پایان ترم (اختیاری / فردی / ۱۰ نمره اضافه بر ۱۰۰ نمره / هفته هفدهم)

مخصوصا جمعاً بهایی است .

دوران طفولیت و سالهای اولیه زندگی جمال مبارک

حضرت بهاء الله در طهران در خانه‌ای واقع در دروازه شمیران متولد و بزرگ شدند. با این حال همیشه احساس می‌کردند که وطن حقیقی ایشان دزه‌های طولانی سرسبز واقع در بین تیغه‌های برهنه ناحیه کوهستانی میاوند در نور است که املاک خانوادگی در آنجا قرار داشت. قریه تا کر در خطه نور محل اجدادی میرزا بزرگ بود. وی در آنجا قصری ساخته بود و حضرت بهاء الله همواره قسمتی از سال و معمولاً ایام تابستان را در آنجا بسر می‌بردند. میرزا بزرگ با دستخط زیبای خود لوحه‌ای به این مضمون بر سر در این منزل نگاشته بود:

بر در که دوست چون رسی گولبیک
کانجانه سلام راه دارد نه علیک
این وادی عشق است نگه دار قدم
این ارض مقدس است فآخلع نعلیک (۱)

اقلیم نور از شمال بر فراز کوهستانها به درون دشت سیراب از آب باران در حاشیه جنوبی دریای خزر گسترده است. سواحل بحر خزر به دلیل وجود آب کافی و ماهی‌ها و خاویار بارزش، امواج آرام و جنگلهای انبوه مطبوع ترین و مساعدترین خطه در ایران بشمار می‌رود. این اقلیم به علت سرسبزی و زیبایی اش بعدها از قلم حضرت باب به جزیره خضراء ملقب گردید.

میرزا حسینعلی در چنین محیط دلپذیری در طول دوران رشد و بالندگی خود به قدم زدن و سواری می‌پرداخت. این امر زمینه رشد روحانی و بروز احساسات عمیق وی را فراهم می‌نمود. اما دلیل دیگری که سبب مکشوف شدن استعدادها و ظرفیتهای وی بدون هیچ مانع و رادعی گردید گذراندن اوقات مطلوب و مطبوع جوانی در سایه پدر محترمش میرزا عباس وزیر بود که او را در نهایت احترام آقا می‌خواند.

کلام احترام آمیز حضرت بهاء الله در مورد پدرشان چنین است:

«وزیر مرحوم منزلی عالی داشتند که همگنانش از این جهت برایشان رشک می‌بردند. جناب وزیر به واسطه ثروت زیاد و نجات نَسب و شرافت حَسب و بخشش و کرامت و رتبه بلندی که داشتند در نظر اشخاصی که ایشان را می‌شناختند بسیار محترم بودند. مدت بیست سال افراد عائله نوری که در نور و طهران می‌زیستند با نهایت شادکامی و صحت و سلامتی و وسعت عیش روزگار گذراندند. برکت الهی بر آن عائله در این مدت نازل بود و از هیچ جهت پریشانی نداشتند...» (۲)

میرزا عباس که در دوران اواخر سلطنت فتحعلیشاه مورد لطف وی واقع گردید مدتی به حکومت لرستان که در مرکز آن ایالت یعنی بروجرد مستقر بود، منصوب گردید. میرزا عباس که به خوشنویسی مشهور بود چنان با مهارت هنری، خردمندی و تدبیر سیاسی، شهامت و استعدادهای اداری و اجرایی خود شاه را تحت تأثیر قرار داد که لقب «بزرگ» را به او اعطاء کرد و به عنوان نشان

افتخار ردائی که شاه در بر می کرد به او اعطاء شد و قریه زادگاهش تا کرا از پرداخت خراج معاف گردید.

مدتی بعد میرزا بزرگ به وزارت امام وردی میرزا، رئیس ایل قاجار منصوب گردید اما با مرگ فتحعلیشاه و روی کار آمدن محمدشاه در سال ۱۸۳۴ اوضاع زندگی ایشان تغییر کرد و آسایش و رفاه به سختی و عُسرت تبدیل گردید. سلطان جدید در اوایل سلطنت خود در ماه ژوئن سال ۱۸۳۵ صدراعظم پدر خود میرزا ابوالقاسم فراهانی را که مردی شریف و توانا و از دوستان بسیار محترم میرزا بزرگ بود مقتول ساخت و حاجی میرزا آقاسی را که صوفی بود به عنوان صدراعظم خود انتخاب کرد. قبل از تأیید انتصاب او به مقام صدارت، میرزا بزرگ به شاهزاده بهمن میرزا که شخصیتی سیاسی بود نامه‌ای نوشت و این جمله را در مورد میرزا آقاسی ذکر نمود: «یارب این نسناس از شه دور باد»^(۳) بهمن میرزا که دوستی و صمیمیتی با میرزا بزرگ نداشت نامه را به حاجی میرزا آقاسی نشان داد. حاجی بی نهایت برآشفته شد و چون میرزا بزرگ در طهران نبود و در محل حکومت خویش مشغول خدمت به تاج و تخت بود میرزا حسینعلی هجده ساله را که مسؤولترین فرزند وزیر تلقی می شد و به علت استعدادهای فراوان و باارزشش مورد محبت حاجی قرار داشت احضار کرد و بالحنی تند و خشن گفت: «نگاه کنید من نمی دانم به پدر شما چه کرده‌ام که سزاوار چنین جمله‌ای باشم».

میرزا حسینعلی در کمال احتیاط و ملاحظه ساکت ماند و نهایتاً صدراعظم گفت: «چه باید بکنم و چه می توانم بکنم؟ پدر شما است بخاطر شما سعی خواهم کرد که این موضوع را فراموش کنم و آنچه را که پیش آمده به گذشته بسپارم ولی به پدرتان بنویسید و او را نصیحت کنید که دیگر چنین کاری را انجام ندهد»^(۴).

این مسأله کینه میرزا بزرگ را در دل حاجی آقاسی ایجاد نمود بطوری که لطمات سختی بر میرزا بزرگ وارد ساخت و سبب گردید وی بتدریج قسمت اعظم اموال و املاک خود را از دست بدهد و دچار مسائل و مشکلات فراوانی شود که در قسمت «خاندان حضرت بهاءالله» به آن اشاره گردیده است.

حضرت بهاءالله از همان اوان طفولیت به دلیل عدم گریه و بیقراری از دیگر همسالان خود مستثنی بودند و مایه اعجاب والدینشان. «هنگامی که حضرت بهاءالله پنج یا شش ساله بودند شبی در خواب دیدند که در باغی گردش می کنند و پرندگان عظیم الجثه در اطراف سرشان در پروازند و به ایشان حمله می کنند ولی نمی توانند آزاری برسانند. سپس ایشان برای شنا وارد دریا شدند و ماهیان دریا به ایشان حمله ور گشتند ولی آنها نیز نتوانستند هیچگونه آسیبی وارد آورند. حضرت بهاءالله این رؤیای عجیب را برای والدشان تعریف کردند. میرزا بزرگ به دنبال معبر فرستاد تا این خواب را تعبیر کند. معبر پس از شنیدن این رؤیا آن را برای میرزا بزرگ چنین تعبیر کرد که عظمت و بزرگی دریا به پهنه این جهان تعبیر می شود. پرندگان و ماهیان به معنی مردم این جهان هستند. چون این طفل مطالبی

و دربان آن خانه گفته بود که در این خانه حضرت قائم آل محمد با میرزا حسینعلی نوری خلوت کرده است. مجتهد نوری از اینکه پسر یک وزیر دارای چنین موقعیت ممتازی شده است دچار حیرت می گردد ولی سپس آن را حمل بر نسبت خانوادگی او با خود می نماید.

در یکی از این دیدارها که حضرت بهاءالله همراه با سایر طلاب در مجلس درس شیخ محمدتقی حضور داشتند از ایشان تقاضا شد مسأله ای را که مجتهد مطرح کرده و طلاب از دادن جواب کافی عاجز مانده اند توضیح فرمایند. مسأله از این قرار بود که بنا بر حدیثی در اسلام حضرت فاطمه بهترین زن در این جهان است به غیر از زنی که از مریم تولد یافت. از آنجایی که حضرت مریم دختری نداشته پس معنی این معنی چیست؟ حضرت بهاءالله در جواب فرمودند خود این حدیث دلیل بر محال بودن شق دیگر آن است یعنی زنی که همتای حضرت فاطمه باشد تولد نیافته. مثل اینکه بگوییم فلان پادشاه بزرگترین سلاطین این دنیا است مگر سلطانی که از آسمان بیاید. از آنجایی که سلطانی از آسمان نیامده و نخواهد آمد بنا بر این همان پادشاه بزرگترین سلطان این جهان خواهد بود. توضیح حضرت بهاءالله مجتهد بزرگ را به سکوت واداشت. ولی فردای آن روز با تغیر فراوان به طلاب خود گفت با آنکه من برای تعلیم شما زحمت فراوان کشیدم ولی شما در هنگام لزوم از درک مطالب عاجز می مانید تا جایی که یک جوان کلاه به سر مسأله ای را که برای شما طرح کرده ام آنطور کامل و عالی توضیح بدهد.

وقتی دیگر شیخ محمدتقی در خواب دید که وارد اتاقی شده است که مملو از صندوق است و به او گفتند که این صندوقها متعلق به میرزا حسینعلی است. او یکی از آن صندوقها را گشود و مشاهده کرد حاوی کتابهایی است که نوشتجات آنها از جواهر است و تلالؤ و درخشش آن جواهرات او را از خواب بیدار کرد.

میرزا ابوالفضائل گلپایگانی در یکی از آثار خود مطلبی را که خود از یکی از روحانیون شنیده بود چنین بازگو می کند: در مجلسی که حضرت بهاءالله حضور داشتند میرزا نظرعلی قزوینی مرشد معروف صوفیه که در نزد محمدشاه قرب و منزلت فراوان داشت راجع به مدارج عالیّه یک انسان داد سخن می داد و در مورد خودش می گفت اگر الان نوکر من به من بگوید که عیسی مسیح در جلوی درب خانه مرا می خواهد انقطاع من به درجه ای است که عدم علاقه خود را به دیدار او ابراز خواهم داشت. گروهی در آن مجلس خاموش ماندند و عذّه ای دیگر بر سبیل تملق زمزمه های تحسین آمیز سر دادند. در این میان فقط میرزا حسینعلی بود که به سخن آمد و رو به درویش قزوینی که نسبت به آن مظهر الهی چنین بی حرمتی کرده بود فرمود شما به شخص اعلیحضرت خیلی نزدیک هستید و معظّم له به شما ارادت فراوان می ورزند با همه اینها اگر میر غضب دربار با ده نفر از مریدانش به درب این خانه بیاید و بگوید که اعلیحضرت شما را احضار کرده اند آیا شما همینطور آرام خواهید ماند یا دچار تشویش می شوید؟ میرزا نظرعلی قبل از آنکه جوابی بگوید لحظه ای مکث کرد و آنگاه گفت:

در واقع نگران خواهم شد. حضرت بهاء الله فرمودند پس بنا بر این درست نیست که اینگونه قاطعانه ادعا کنید. بنا به روایت میرزا ابوالفضائل این سخنان محکم حضرت بهاء الله حاضرین را به سکوت واداشت. (۷)

در ایامی که به سبب تغییر صدارت میرزا بزرگ دچار مسائل و مشکلات شدید بود ازدواج جمال مبارک با آسیه خانم اسباب سرور و شادمانی خانواده را فراهم ساخت. آسیه دختری لاغر اندام، خوش ترکیب، متین و جذاب، سرزنده و پرنشاط بود که به علت زیبایی، فرزانه‌گی، هوش و درایتش مورد توجه بود. او در خانواده‌ای محترم تربیت یافته بود و نهایت شفقت و مهربانی را نسبت به سایرین ابراز می نمود. پدر وی میرزا اسمعیل وزیر از ثروتمندان یالرود بود و بنا بر این آسیه خانم اموال کثیری را برای زندگی مشترک در تاکر همراه آورد. ازدواج این دو نفس گرمی در سال ۱۸۳۵ در حالی که میرزا حسینعلی هجده ساله و آسیه خانم پانزده ساله بودند واقع شد.

زوج جوان خانه‌ای نزدیک خندق قدیم که چندان از قصر دور نبود اجاره کردند. در آن زمان شمال طهران که محل زندگی آنان بود مجموعه‌ای از کاخها، ابنیه دولتی، بازارهای اصلی و مغازه‌های تولید کنندگان بود در مقابل جنوب طهران پر جمعیت و فقیر نشین بود و ساکنین آن کارگرانی بودند که زندگی را با مشقت و سختی فراوان می گذرانند.

این زوج جوان علاوه بر اینکه به فکر پس گرفتن اموال از دست رفته خود که زمانی جزء مایملک میرزا بزرگ بود نبودند خود را وقف امور خیریه می کردند و راه زندگی خود را در کمک به فقراء و بیچارگان یافته بودند. به همین دلیل میرزا حسینعلی را با عنوان «أب الفقراء» و آسیه خانم را با لقب «مادر تسلی دهنده» می نامیدند. آنان با استفاده از منابع مالی خود که هنوز هم قابل توجه بود به مساعدت بسیاری از نفوس محتاج می پرداختند.

بعد از فوت میرزا بزرگ در سال ۱۸۳۹ با اینکه میرزا حسینعلی برادر بزرگتری به نام محمّد حسن داشت و بتازگی وارد دهه سوم عمر خود شده بود رسماً رهبری عائله‌ای عظیم مشتمل بر برادران و خواهران ناتنی و تنی و همچنین همسران و بیوگان متعدد آنها را به عهده گرفت و بر خاله‌ها، عمه‌ها، دائی‌ها، عموها و بستگان کثیر آنها نیز نفوذ داشت.

بسیاری از دوستان خانوادگی مایل بودند که ایشان به عنوان جانشین میرزا بزرگ مناصب دولتی را نیز بر عهده گیرند که نپذیرفتند. میرزا آقاسی که نسبت به ایشان احساس احترام می نمود عنوان می کرد: «کاری به ایشان نداشته باشید. این جوان تنزل به وزارت نمی کند. همتش از این بلندتر است. مقصد او را کشف نمودم ولی می دانم که فکر امری عظیم دارد که مشابتهتی به افکار ما ندارد. او را به خود واگذارید.» (۸)

با وجود مدح و ثنائی که صدراعظم نسبت به جمال مبارک ابراز می نمود نمی توانست در مقابل وسوسه انتقام از فرزند کسی که وی را تحقیر نموده بود پایداری کند. وی مایل بود ملکی را که در قریه

کوچ حصار متعلق به خاندان میرزا بزرگ بود خریداری نماید به همین دلیل میرزا حسینعلی را احضار نمود و موضوع را با وی در میان گذاشت. ایشان در جواب ذکر نمودند که «اگر این ده منحصر متعلق به من بود، با کمال میل مطابق نظر شما رفتار می کردم. این زندگانی فانی با همه متعلقات بست و ناقابل آن در نظر من ادنی ارزشی ندارد چه رسد به این قریه جزئی و کوچک و بی اهمیت. از آنجا که جمعی از نفوس ضعیف و شریف در این ملک با من شریکند که بعضی از آنها بالغند و بعضی صغیر از شما تقاضا دارم با آنها مذاکره کرده رضایت آنها را جلب کنید.» (۹)

صدر اعظم از شنیدن این پاسخ ناراحت شد و به فکر حيله و نیرنگ افتاد لذا جمال مبارک با کسب رضایت از شریکان خود ملک را به خواهر شاه که مکرراً اظهار تمایل نسبت به خرید آن نموده بود فروختند. از طرفی شاه که توسط خواهرش از جزئیات مسأله مطلع شده بود میرزا آقاسی را ملامت و سرزنش نمود. این مسائل باعث برافروختن آتش خشم صدر اعظم گردید و تصمیم گرفت میرزا حسینعلی را به فتنه انگیزی متهم نماید. وی که از سخاوتمندی و مهمان نوازی ایشان اطلاع داشت پس از به حضور طلبیدن ایشان عنوان نمود که چه خیر است این همه مهمانی می کنی؟ این همه نخوت و اسراف برای چیست؟ حتماً می خواهی بر علیه من توطئه ای انجام دهی.

میرزا حسینعلی فریاد برآورد: «استغفر الله! اگر کسی از صمیم قلب دوستان خودش را مهمانی کند و آنچه را که دارد با آنها تقسیم کند باید متهم به مقاصد فاسده و اهداف غیر مرضیه گردد؟» (۱۰)
بالاخره میرزا آقاسی در کمال بی میلی به حقیقت انگیزه های جمال مبارک پی برده از دسیسه چینی و تلاش علیه ایشان دست برداشت.

فرزندان میرزا حسینعلی و آسیه خانم در بیت نزدیک دروازه شمیران متولد شدند. به دلیل وجود امراض وخیم که اطفال خردسال را تهدید می کرد کاظم و صادق از فرزندان آنها در نوزادی و پسر چهارم به نام علی محمد در طفولیت در گذشتند تا اینکه در شب ۲۳ می ۱۸۴۴ پسری به دنیا آمد که به افتخار پدر بزرگش نام وی را عباس گذاردند.

در همین سال بود که ندای امر حضرت اعلی بلند شد و جوان کلاه به سر آماده می شد تا رسالت روحانی خویش را آغاز نماید.

یادداشتها و ماخذ:

- ۱ - اشاره به جمله‌ای است که حضرت موسی در کوه طور هنگام نزدیک شدن به سدره المنتهی شنید.
- ۲ - تاریخ نبیل، صفحات ۹۳ - ۹۴
- ۳ - بهاء‌الله شمس حقیقت، صفحه ۳۴
- ۴ - بهاء‌الله شمس حقیقت، صفحه ۳۶
- ۵ - همان مأخذ، صفحه ۲۹
- ۶ - همان مأخذ، صفحه ۳۰
- ۷ - کلیه حکایت‌های این قسمت عیناً از کتاب بهاء‌الله شمس حقیقت درج گردیده است.
- ۸ - بهاء‌الله و عصر جدید، صفحه ۳۴
- ۹ - تاریخ نبیل، صفحه ۱۰۷
- ۱۰ - تاریخ نبیل، صفحات ۱۰۸ - ۱۰۹
- ۱۱ - قمیص نور

خاندان حضرت بهاء الله

میرزا بزرگ وزیر نوری والد حضرت بهاء الله دارای هفت عیال بود که سه نفر از آنها صیغه بودند.

اولین ازدواج او به وساطت پدرش و قبل از آنکه به دنبال سرنوشت خود سرزمین پدری را ترک کرده به طهران برود با یکی از دخترهای فامیل به نام خان ننه صورت گرفت. از این وصلت دو پسر به نامهای میرزا آقا و میرزا محمد حسن به وجود آمدند. حضرت بهاء الله در لوح رئیس که خطاب به عالی پاشا صدراعظم عثمانی از قلم اعلی نازل شده است به نمایش خیمه شب بازی که در جشن عروسی برادرشان میرزا آقا اجراء شده بود اشاره فرموده اند. عمر میرزا آقا دیری نپائید و چندی پس از درگذشت وی، میرزا بزرگ همسر بیوه او را به عقد دومین پسر خود میرزا محمد حسن در آورد. این خانم از اقوام نزدیک میرزا آقاخان نوری دومین صدراعظم ناصرالدین شاه بود.

دومین همسر میرزا بزرگ خدیجه خانم نام داشت که قبلاً یکبار ازدواج کرده و بیوه شده بود و از ازدواج اولش یک پسر و دو دختر به نامهای میرزا محمد علی، سکینه خانم و صغری خانم داشت. میرزا بزرگ پس از آنکه خدیجه خانم را به همسری گرفت، دختر او سکینه خانم را به عقد برادر کوچکتر خود میرزا محمد در آورد. خدیجه خانم والده ماجده حضرت بهاء الله (میرزا حسینعلی) می باشد. اولین فرزند از این وصلت دختری بود به نام ساره خانم و حضرت بهاء الله در آثار خود از او به نام اُخت (خواهر) یاد می فرمایند. فرزند دوم پسری بود به نام میرزا مهدی که قبل از پدر خود وفات یافت. میرزا حسینعلی سومین فرزند از این اقتران بود. چهارمین فرزند پسری بود به نام میرزا موسی که بعدها به نام آقای کلیم معروف شد. فرزند پنجم آنها دختری بود که نساء خانم نام گرفت و بعدها به عقد میرزا مجید آهی دبیر سفارت دولت روس در آمد.

سومین عیال میرزا بزرگ کلثوم خانم نوری بود. از این اقتران نیز پنج فرزند به وجود آمد. اولین آنها دختری به نام شاه سلطان خانم بود و به نام عزیه خانم نیز نامیده می شد که بعدها از طرفداران سرسخت میرزا یحیی (صبح ازل) گردید.

پس از او سه پسر متولد شدند که به ترتیب عبارتند از: میرزا تقی شاعر متخلص به «پرشان» که جزو طریقه شیخیه در آمد و از مخالفان حضرت بهاء الله بود. میرزا رضاقلی که با زیارت عتبات عالیات به لقب حاجی معروف گشت و همواره از حضرت بهاء الله دوری می جست و حتی سعی داشت که نسبت خانوادگی خود را با هیکل مبارک پنهان کند. ولی همسر او به نام مریم از طرفداران باوفای جمال قدم بود. میرزا ابراهیم که سومین پسر بشمار می رفت در زمان حیات پدر وفات یافت. پنجمین فرزند از این ازدواج دختری بود به نام فاطمه سلطان خانم که او نیز طریق میرزا یحیی را پیمود. سه عیال بعدی میرزا بزرگ صیغه بودند. اولین آنها کوچک خانم از اهالی کرمانشاه که مادر میرزا

یحیی است. دوّمین آنها خانمی گرجی به نام نبات خانم بود و دختری از او متولّد شد به نام حسنیّه خانم که در باره او اطلاع کافی در دست نیست. آخرین آنها ترکمنیه نام داشت و پسر او به نام میرزا محمّدقلی در سلک پیروان نزدیک حضرت بهاءالله درآمد. و بالاخره میرزا بزرگ با یکی از دختران فتحعلیشاه^(۱) ازدواج کرد. این خانم ملقب به ضیاءالسلطنه و مانند شوهرش خطاط معروفی بشمار می‌رفت و زنی حریص و مغرور بود. این ازدواج برای وزیر نوری حاصلی بجز بدبختی نداشت و اشتباهی که از این وصلت حاصل شد عاقبت گریبان او را سخت گرفت.

حاجی میرزا آقاسی صدراعظم، مردی تنگ نظر و کینه‌توز بود و چنانکه قبلاً نیز اشاره شد با میرزا بزرگ همواره مخالفت می‌ورزید. یکی از دلایلی که بر آتش این دشمنی دامن می‌زد دوستی و صمیمیت فراوان بین میرزا بزرگ و میرزا ابوالقاسم فراهانی مشهور به قائم مقام بود.

چنانچه از مجموعه^(۲) نامه‌های برگزیده وزیر اعظم استنباط می‌شود این دو اهمیت و احترام فراوان نسبت به یکدیگر قائل بودند. در ماه جون سال ۱۸۳۵، قائم مقام به دستور محمّدشاه به طرز خائنه‌ای بقتل رسید.

سقوط قائم مقام از قدرت و منصب و اعدام او که بلافاصله منتهی به تکیه زدن حاجی میرزا آقاسی بر مسند قدرت گردید هیچ شبهه‌ای برای میرزا بزرگ باقی نگذارد که سرنوشت دردناک دوست گرانمایه او به سبب دسیسه و توطئه‌های هیولانی که بجای او بر اریکه قدرت تکیه زده پیش آمده است.

میرزا بزرگ پس از رسیدن به این نتیجه نتوانست احساس ترس و نفرت خود را پنهان کند و بالاخره یکی از نامه‌های او که طی آن حاجی میرزا آقاسی را محکوم کرده بود به دست وزیر اعظم افتاد و او را به گرفتن انتقام برانگیخت بطوری که از هیچ فرصت برای ضربه زدن به میرزا بزرگ کوتاهی ننمود.

حاجی میرزا آقاسی بدنبال این تصمیم قبل از هر چیز میرزا بزرگ را از حکومت بروجرد و لرستان عزل نمود. حکومت بر قسمت مهمی از سرزمین بختیاری که منطقه پر آشوبی بود نیز جزو این مقام بشمار می‌رفت که میرزا ابوالقاسم دوست صمیمی میرزا بزرگ آن را مدتی پس از جلوس محمّدشاه بر تخت سلطنت به میرزا بزرگ تفویض نموده بود. بر طبق سندی که به دستخط محمّدشاه موجود است شاه خدمات میرزا بزرگ را در این زمینه تقدیر نموده است.^(۳) در مرحله بعدی حاجی

۱- بر طبق کتاب منتظم ناصری نوشته اعتمادالسلطنه، این دختر شاه بیگم نام داشت.

۲- این مجموعه سالها بعد بنا به تقاضای حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله برادر محمّدشاه جمع آوری و بچاپ رسید. چاپ این مجموعه چندین بار تحت عنوان و منشآت قائم مقام، تجدیدطبع شد و نمونه‌ای از سبک عالی نویسندگی و انشاء بشمار می‌رفت.

۳- بر طبق قرائن میرزا بزرگ مدتی نیز مسؤولیت جمع آوری خراج از این ناحیه را بر عهده داشته است. بنظر ←

میرزا آقاسی مقزری سالیانه میرزا بزرگ را قطع کرد. و سپس آنچه در قدرت داشت به کار برد تا در بین میرزا بزرگ و آخرین عیالش ضیاء السلطنه دختر فتحعلیشاه اختلاف ایجاد کند و با کمک فریدون میرزا فرمانفرما، برادرزاده ضیاء السلطنه که در ضمن او را برای حکومت فارس در نظر گرفته بود، ضیاء السلطنه را تحریک کرد که از شوهرش طلاق بگیرد. در این هنگام میرزا بزرگ در تنگنای مالی سختی قرار داشت زیرا با داشتن خانواده‌ای بزرگ مقزری سالیانه‌اش که حق مسلم او بود با تحریکات حاجی میرزا آقاسی قطع شده بود. وی بالاخره مجبور شد قسمتی از املاک خود را بفروش برساند و قسمت دیگر را که شامل مجموعه خانه‌هایش در طهران و محل اقامت افراد خانواده‌اش بشمار می‌رفت به گرو بگذارد. برای مدتی این مجموعه از خانه‌ها از اختیار او خارج شد تا آنکه بالاخره توانست به کمک فرزند برومند خود میرزا حسینعلی آنها را باز خرید نماید. بدبختی دیگری که به میرزا بزرگ روی داد از دست دادن قسمتی از قصری بود که در قریه تاکر ساخته و با انبیه ذیقیمت مفروش کرده بود. بهترین قسمت این قصر در اثر سیلی که در آن قریه جاری شد از بین رفت. ضیاء السلطنه به دستگیری صدراعظم و فریدون میرزا برادرزاده قدرتمند خود، میرزا بزرگ را برای گرفتن طلاق تحت فشار قرار داد ولی از آنجایی که شرایط مهریه بسیار سنگین بود میرزا بزرگ با ضیق مالی فراوان امکان پرداخت فوری آن را نداشت. به این جهت ضیاء السلطنه میرزا بزرگ را در منزل خودش محبوس ساخت و هر روز افرادی را به سراغش می‌فرستاد که او را مورد ضرب و شتم قرار دهند تا طلب خود را وصول کند. بالاخره میرزا بزرگ مجبور شد که بار دیگر کلیه منازل خود را در طهران به انضمام قالیهای گرانبها و سایر اثاثیه قیمتی که در آنها بود بفروش برساند. حضرت بهاء الله

← می‌رسد که در تنظیم و جمع آوری خراج از بین عشایر سرکش و دورافتاده‌تر پیروزیهایی نیز به دست آورده بود و این موفقیتی بود که حکام قبل و بعد از او نتوانستند بر آن دست یابند. سیر هنری راولینسون (Sir Henry Pawlinson) در «یادداشتهایی در مسیر ذهاب به خوزستان» چنین می‌نویسد: «ارزش قاطر (که واحد مالیات به ارزش ۱۰۰ تومان بود) در هر ولایت فرق می‌کند ولی در حکومت وزیر مرحوم میرزا بزرگ که بمدت ده سال مالیات بر درآمد را با موفقیت تنظیم کرده بود این قیمت تا ۲۰۰ تومان ترقی نمود که مطابق ۳۳۳۱/۳ وجه رایج بود. صد و بیست قاطر (که خراج ایل پیشکوه بود) به ارزش ۴۰ هزار تومان ارزشیابی می‌شد و وجهی که سالیانه فقط از پیشکوه دریافت می‌شد بیشتر از تنزل رو به ترقی بود. (راولینسون سپس به توضیح سیستم مالیات بر درآمد که از طرف میرزا بزرگ برای عشایر در نظر گرفته شده بود می‌پردازد). ... نظام مالیاتی پیشکوه بسیار ساده است. پس از آنکه ۱۲۰ قاطر منصفانه بین عشایر بخش می‌شود هر بخش سهمیه پرداختی خود را که باید توسط چادر نشینانش پرداخت گردد معین می‌کند ... ولی دز سرزمینی خودسر که اکثر عشایر آن سرکش و یاغی هستند حاکم مسلماً نخواهد توانست از عهده قراردادی که برای تحصیل مالیات با دربار بسته است برآید مگر آنکه راههای دیگر برای بالا بردن غیر طبیعی درآمد داشته باشد تا تلافی کسری خود را بنماید. بنا بر این میرزا بزرگ سیستم مفصلی در مطالبه دستمزد و جریمه به وجود آورد. در محلی که دزدی و جنایت جزو حوادث روزانه محسوب می‌شود او نمی‌خواست فرصت مطالبه را از دست بدهد و چنانکه گفته می‌شود موفق شد سالیانه ۲۰ هزار تومان بدون ظلم و بیعدالتی از این راه تحصیل کند.»

در لوح ابن ذئب راجع به فروش این خانه‌ها چنین می‌فرمایند: «در اول ایام کَل در یک بیت ساکن بودیم و بعد آن بیت در خریمه به قیمت نازلی رفت و فرمانفرما حسام السلطنه دو برادر خریدند و قسمت نمودند. بعد از این حادثه مابین ما و اخوی^(۱) تفریق حاصل ایشان به در مسجد شاه و ما در دروازه شمیران ساکن.»

کلثوم خانم سومین عیال میرزا بزرگ و مادر میرزا رضا قلی دارای خانه‌ای در نزدیکی درب ورودی مسجد شاه بود که از پدرش به ارث رسیده بود. میرزا بزرگ به آن خانه نقل مکان کرد. میرزا حسینعلی (حضرت بهاء‌الله) نیز خانه‌ای در نزدیکی دروازه شمیران اجاره نموده، مادر و حرم خود را به همراه سایر نامادری‌ها، برادران و خواهران ناتنی خود به آن منزل منتقل فرمود. این خانه اجاره‌ای برای بقیه مدتی که حضرت بهاء‌الله در ایران بسر می‌بردند اقامتگاه مبارک بود و در نزدیکی مدرسه میرزا صالح قرار داشت. این همان مدرسه‌ای است که جناب ملاحسین بشرویه‌ای حامل پیام حضرت باب به طهران در آن اقامت نموده بود. فرزندان حضرت بهاء‌الله یعنی حضرت عبدالبهاء (غصن اعظم)، بهائیه خانم (ورقه علیا) و میرزا مهدی (غصن اطهر) همگی در این منزل متولد شدند. مادر آنها اولین حرم حضرت بهاء‌الله بود که آسیه خانم نام داشت.

پس از آرامش این طوفان، میرزا بزرگ در صدد برآمد تا منازلی را که مجبوراً و به مبلغ جزئی بفروش رسانده بود باز ستاند. سندی به دستخط حضرت بهاء‌الله موجود است و شامل شهادت افرادی است که می‌دانستند فروش آن خانه‌ها تحت فشار غیرقانونی صورت گرفته است ولی آن سند هم تأثیر چندانی نداشت و جبران مافات را نکرد.^(۲) پس از آن میرزا بزرگ تصمیم گرفت که به عراق رفته گوشه عزلت اختیار کند ولی عمر وفا نکرد و در سال ۱۸۳۹ رخت به سرای باقی برکشید. جسد او به نجف اشرف منتقل گردید و در جوار مرقد مطهر حضرت علی بخاک سپرده شد. از او به غیر از هیکل مبارک حضرت بهاء‌الله، هفت پسر و پنج دختر باقی ماند. ... نمونه‌هایی از شاهکارهای خطاطی او چه در داخل و چه در خارج از ایران موجود است که یکی از آنها در دارالانار بین المللی بهایی در ارض اقدس محفوظ می‌باشد.

ضیاء السلطنه پس از گرفتن طلاق و دریافت مهریه خویش با حاجی مسعود گرمرودی که مدت زیادی در پُست وزارت خارجه ایران بود ازدواج کرد و از او صاحب دختری شد که او را شهنشاه بیگم نام نهاد. این دختر بعدها به دیانت بهایی مؤمن گردید و همواره از آنچه که مادرش در مورد میرزا بزرگ انجام داده بود اظهار تأسف می‌کرد. دو دختر از شهنشاه بیگم باقی ماند که یکی از آنها

۱- منظور از اخوی مبارک، میرزا رضا قلی است. (ح.م.م. بالیوزی)

۲- دو سند دیگر نیز از دو نفر از روحانیون مشهور پایتخت که یکی از آنها برادر امام جمعه بود باقیمانده است که در آنها غیرقانونی بودن حراج منازل میرزا بزرگ اعلام شده است.

به ازدواج ابن اصدق یکی از چهار ایادی امرالله که از جانب حضرت بهاءالله برگزیده شده بودند در آمد و دیگری به عقد انتظام السلطنه که از مریدان حضرت عبدالبهاء بود در آمد و پسران او در دستگاه دولتی صاحب مقام و منصب شدند.^(۱)

بهاءالله شمس حقیقت، صفحات ۲۷ - ۲۰

۱- نویسنده کتاب مطالب فوق را بر مبنای تحقیقاتی که در این زمینه بعمل آورده، به رشته تحریر کشانده است. ولی پس از در گذشت وی اطلاعات جدیدتری به دست آمده که صحت مطالب فوق را تا اندازه ای مورد تردید قرار می دهد. مخصوصاً ماخذ مستندی اخیراً به دست آمده که نشان می دهد میرزا بزرگ نوری هرگز ضیاء السلطنه دختر فتحعلیشاه را به عقد خود در نیاورده است. قتل قائم مقام رفیق شفیق میرزا بزرگ و انتصاب حاجی میرزا آقاسی به مقام صدارت عظمی ... در حوالی ماه ژوئن سال ۱۸۳۵ میلادی اتفاق افتاد. این وقایع پیش در آمدی برای گرفتاری بعدی میرزا بزرگ بودند. حاجی میرزا آقاسی توانست مقدمات سقوط میرزا بزرگ را در بین تاریخهای آگوست سال ۱۸۳۵ (زمانی که به موجب فرمان همایونی میرزا بزرگ در دربار هنوز از نفوذ و اعتبار برخوردار بود) تا ماه آوریل سال ۱۸۳۶ (وقتی که میرزا بزرگ را غرق در قروض و بدهی می یابیم) فراهم آورد. کلیه مدارک تاریخی حاکی از آنند که ضیاء السلطنه در سال ۱۲۵۱ هجری به عقد میرزا مسعود انصاری در آمد. در تقویم سال ۱۲۵۱ هجری، در آوریل سال ۱۸۳۶ میلادی پایان می رسد و بنظر نمی آید که ضیاء السلطنه توانسته باشد در طول مدتی چنین کوتاه از میرزا بزرگ جدا شده به عقد میرزا مسعود انصاری در آمده باشد. بعلاوه بر طبق مدارک تاریخی بچاپ رسیده و بنا بر آنچه که از اولاد و احفاد ضیاء السلطنه شنیده شده، وی در زمان حیات پدر خود هرگز ازدواج نکرد و نیز اولین ازدواج او با میرزا مسعود انصاری بوده است. با همه اینها شکی نیست که میرزا بزرگ و ضیاء السلطنه رابطه نزدیکی با یکدیگر داشته اند و میرزا بزرگ سمت معلم خط وی را برعهده داشته است و بنا بر این روایت موزخ بهایی، جناب فاضل مازندرانی، گویا میرزا بزرگ پیشکار ضیاء السلطنه نیز بوده است. از شواهد چنان برمی آید که در بین آنها هرگز عقد ازدواجی واقع نشده است. امید چنان است که در آینده با کشف هر چه بیشتر مدارک و اسناد معتبر معلومات کاملتری در این مورد صورت گیرد.

رفع برخی از شبهات سیاسی

از سنن الهیه آن است که مقارن ظهور مظاهر مقدسه نیروهای مخالف به وجود آیند و بشدت به مقابله و مخالفت پردازند و در این راه از هیچ کار فروگذار نکنند. این ظهور مبارک نیز از این امر مستثنی نبود و به جرات می توان گفت به واسطه عظمت امر مبارک مخالفتها نیز به شدیدترین حال رخ نمود.

معاندین امر مبارک و در رأس آنان علما رسوم که در آغاز بعضی رفتار و اعمال گروهی از بابیان را بهانه ساخته بودند پس از آنکه اعمال حسنه آنان در ایران (و در عهد ابهنی) شهرت یافت متوسل به اعتراض بر عقاید و وجدان آنان شدند و در این میان شبهاتی را به عنوان آخرین روشهای مقابله با حرکت جدید طرح نمودند که از جمله آنها شبهات سیاسی بود. آنان کوشیدند شایع نمایند که موجد نهضت نوظهور یک نیروی سیاسی بوده است و یا حداقل عملکرد بابیان و بهائیان جهت منافع قطبهای موجود آن زمان بوده است. در این مقال فارغ از آنکه به مواضع موجود در رذیته‌هایی که بر علیه امر مبارک منتشر گردیده پاسخ داده شود به وقایع و حوادث مربوط به این ایام و مرتبط با موضوع اشاره می گردد.

نیروی سیاسی حاکم در ایران مقارن آغاز عهد ابهنی در کنار حکومت مرکزی دولتی روس و انگلیس یعنی تنها کشورهای خارجی قدرتمندی بودند که در جریان تصمیمات سیاسی کشور دخیل بودند. البته کشور عثمانی همسایه غربی ایران نیز در این بررسی جالب توجه است هر چند دو کشور ایران و عثمانی در این دوران چندان تحت تأثیر یکدیگر نبوده‌اند.

الف - وابستگی به حکومتات

۱ - حکومت ایران

با توجه به اینکه حضرت بهاءالله از یک خاندان بزرگ درباری بوده‌اند و در تاریخ مذکور است که بکرات پیشنهاد حضور در دربار و فعالیت در آن به ایشان شده همچنین جمال قدم در مدت نه ساله عهد اعلی مکرراً با درباریان، صدراعظم‌های وقت و شاهان در تماس بوده‌اند مع ذلک هیچگاه وابستگی سیاسی به حکومت ایران ذکر نگردیده است. از دلایل مهمه این مطلب آن است که اولاً جمال قدم با توجه به موقعیت خانوادگی و اخلاقی خویش انتصاب به مقامات ظاهری را به هیچ وجه نپذیرفتند، ثانیاً در این دوران و در ایران مشکلات بسیاری را از طرف حکومت متحمل گشتند از جمله: سه بار حبس، ضبط جمیع اموالشان و نفی از کشور، ثالثاً مطلب اساسی آنکه اعلان وابستگی هیکل مبارک به هر یک از مراجع حکومتی توسط علما ناگزیر علما را در مقابل آن مرجع و یا به عبارت واضح تر دو قطب حاکم را در مقابل یکدیگر قرار می داد، رابعاً حکومت ایران در دوره ناصرالدین شاه از حکومت‌هایی است که مورد علاقه علما بوده چه که در آن قدرتشان رو به تزاید گذارد. لذا چندان از

آن ناراضی نبودند، خامساً هیچ یک از عمال حکومت به واسطه ترس از نابودی مقام خود در کمک به هیکل مبارک و بهائیان قدم برنداشتند.

۲- روس

آزادی جمال قدم پس از چهار ماه از حبس سیاه چال بعد از واقعه رمی شاه با دخالت سفیر روس از جمله بهانه‌هایی است که معاندان آن را حربه دخالت روسیه در این نهضت بیان می‌نمایند. شاید دلیل دیگر آن باشد که روسیه در این زمان قدرتمندتر از انگلستان در ایران بوده است لذا در آغاز روسیه انتخاب گشته است و با گذشت زمان و قدرت یافتن انگلستان این وابستگی به قدرت استعمارگر جدید منسوب گردیده و این روند تغییر همچنان ادامه دارد.

لازم به ذکر است که سفیر روس پس از استخلاص آن حضرت که به حمایت از منشی خود در آن اقدام نموده بود^(۱) پیشنهاد تحت‌الحمایگی دولت خود در سرزمینهای مسلمان تابع امپراتوری روسیه را نیز به ایشان نمود ولیکن ایشان قبول نفرموده و ایرانی بودن و تبعید شدن به بغداد را ترجیح دادند.

هر چند از منظر سیاسی تحت‌الحمایه قرار دادن مردانی با نفوذ اجتماعی از حربه‌های دخالت روس و انگلیس در این دوران بوده و مهمترین قرینه تاریخی آن چند سالی پیش از این رخ داد که رهبر اسمعیلیان ایران پس از جنگ و گریز بالشکر میرزا آقاسی به حمایت انگلیس به هند رفت و بساطش را گسترده کرد، اما تصمیم هیکل مبارک در تبعید به عراق عرب مرکز رهبری شیعیان در امپراتوری عثمانی که دشمن شدید روسیه بوده نافی این مطلب است. مهمتر آنکه خود آن حضرت در آثار و الواح خود از سفیر روس به جهت مساعدتی که کرده است تشکر و قدردانی فرموده‌اند و حال آنکه اگر ارتباطی سیاسی در میان بود لااقل می‌بایست از افشای موضوع خودداری بفرمایند.^(۲)

۳- انگلیس

در دوران قاجار وابستگی به هر یک از دول قدرتمند خصوصیتی شاخص محسوب می‌گردیده و انگلوفیل یا روسوفیل بودن خود منقبتی بوده، اما آشکاری این نسبت دارای عواقبی انکارناپذیر بوده است. مثال این مدعی میرزا آقاخان نوری است که به علت وابستگی به انگلیس در دوره حاج میرزا آقاسی چوبکاری شده از وزارت^(۳) عزل و به پرداخت مبلغی جریمه محکوم (این مبلغ همان وجهی است که حضرت بهاء‌الله به او کمک نمودند) و به کاشان تبعید گردید. حال اگر هیکل مبارک با

۱- میرزا مجید آهی شوهر خواهر حضرت بهاء‌الله و منشی سفارت روس بود که حضرت بهاء‌الله پس از اطلاع از واقعه رمی شاه در سر راه نیاوران به منزل او که در محوطه سفارت روس بود وارد گردیدند و به این جهت سفارت در مقابل فزاشان شاهی از ایشان حمایت نمود.

۲- در ادامه به این مطلب مجدداً پرداخته خواهد شد.

۳- میرزا آقاخان وزیر نظام بود.

توجه به نقششان در عهد اعلیٰ و واقعهٔ رمی شاه ادنیٰ وابستگی به هر یک از طرفهای مذکور داشتند
حتماً توجه حاکمان را جلب می نمودند تا از این حربه بهره برند.

در بغداد کلنل سیر آرنولد باروز کمبال که در آن اوقات سیمت جنرال قنصل دولت انگلستان را
در بغداد عهده دار بود چون علو مقامات حضرت بهاء الله را احساس نمود شرحی دوستانه به محضر
انور معروض و بطوری که هیکل مبارک بنفسه الاقدس شهادت داده قبول حمایت و تبعیت دولت
متبوعه خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود و در شرف حضور متعهد گردید که هر گاه حضرت
بهاء الله مایل به مکاتبه با ملکه ویکتوریا باشد در ارسال اوراق به دربار انگلستان اقدام نماید. حتی
معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم کند که محل استقرار هیکل اقدس به هندوستان و یا هر
نقطهٔ دیگر که مورد نظر مبارک باشد تبدیل یابد. حضرت بهاء الله از قبول این رأی خودداری فرمودند
و اقامت در خاک عثمانی را ترجیح دادند.

چگونگی پذیرفته شدن ادوارد براون (۲۰ - ۱۷ آپریل ۱۲۹۰) به حضور مبارک نیز در این مقال
شایان توجه است. به تصدیق خودش حضرت بهاء الله در کمال مناعت و کبریایی و استغناء به او اجازه
تشرف فرمودند و در هر دفعه ملاقات به تکرار اصول اجتماعی امر بهایی که مبنی بر تساوی حقوق بشر
و وحدت ملل و لزوم صلح و یگانگی دول می باشد پرداختند که تمام آن اصول مخالف هدفهای
سیاسی استعمار طلبی دولت متبوعه او بوده است. در این شرفیابیها نیز او کمتر مهلت مذاکره و صحبت
یافته و تقریباً جلسات با بیانات انحصاری حضرت بهاء الله خاتمه پذیرفته و چنین مستفاد می شود که
مورد استقبال و خوشامد آن حضرت قرار نگرفته است و به همین سبب وقتی که با بی اعتنایی حضرت
در اجازه ورود و انحصار مکالمه به بیان تعالیم مبارک مواجه شد به ازل روی آور گردید و با حُسن
استقبال او و بعداً از لیبهای مشهور مانند شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی مواجه شد.^(۱)

۴ - عثمانی

مخالفتهای شدید مأمورین دولتی ایران در بغداد و عدم حمایت بلکه دسیسه چینی سفارت ایران
در عثمانی و نمایندگان آن در عراق در مورد بهائیان ایرانی سبب گردید که هیکل مبارک تصمیم
گیرند که اصحاب تقاضای تابعیت حکومت عثمانی را نمایند تا در تحت حفاظت دولت عثمانی باشند
و از دست اندازی حکومت ایران و رهبری شیعه در عتبات مصون بمانند. این تدبیر بزودی به ثمر
نشست چنانکه به بهانه وجود بابیان در بغداد ناصرالدین شاه کوشید توسط کنسول ایران در بغداد آنان
را نزد دولت عثمانی آشوب طلبانی واجب القتل جلوه دهد که وجودشان برای ایران و عثمانی

۱ - این شیوه کار پیش از این هم با موفقیت در مورد دولتمردان و جریانات اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته بود.
کافی بود که این و ایران شناس اروپایی، از سوی بهائیان با گشاده رویی پذیرفته شود تا سپس با افشای این رابطه
کوس دست نشانده گی و خیانت بهائیان بر سر منابر ایران به صدا در آید.

خطرناک است و لازم است به ایران بازگردانده شوند. اما چون در این میان بایبها به تبعیت عثمانی درآمده بودند این کوششها به نتیجه نرسید. در این میان نکته قابل توجه آنکه فقط شخص حضرت بهاءالله (بالتیجه عائله مبارک) تابعیت عثمانی را کسب نمودند. از طرف دیگر با ورود به اسلامبول پایتخت عثمانی عدم توجه به امور سیاسی را بار دیگر عیان فرمودند.

در پایتخت عثمانی رسم بر این بود که: «افراد سرشناسی که وارد پایتخت می شوند بعد از دو سه روز به دیدار وزیر امور خارجه می روند و توسط او با صدراعظم ملاقات می نمایند و از طریق صدراعظم درخواست شرفیابی به حضور سلطان را می نمایند.» (۲)

چون به حضرت بهاءالله نیز توصیه کردند که همین سلسله مراتب را بپیمایند جواب فرمودند که هیچگونه تقاضایی ندارند و تنها علت آمدن ایشان به اسلامبول دعوت دولت عثمانی بوده است بنا بر این اگر آنها مطلبی دارند که با ایشان در میان گذارند خودشان باید به دیدنشان بروند.

حضرت بهاءالله در این خصوص می فرمایند:

«بعضی از بزرگان ایران هر هنگام وارد آن مدینه شده اند در ب خانه ها لاجل شهریه و انعام

کمال جد و جهد را مبذول داشته اند و این مظلوم اگر سبب اعزاز نبود علت ذلت هم نشده.»

(۳)

امتناع حضرت بهاءالله از ورود به زد و بندهای سیاسی و اصرار و پافشاری سفیر ایران حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله در تبعید هیکل مبارک سبب سرگونی هیکل مبارک به ادرنه و از آنجا به عکا گشت محلی که در آن زمان جزو مستملکات خلافت اسلامی بود و حدوداً ۲۳ سال بعد از صعود هیکل مبارک و در جریان جنگ جهانی اول که منجر به اشغال فلسطین از طرف انگلیسی ها شد. این منطقه از تسلط حکومت عثمانی خارج گشت.

ب - ایجاد نهضت بهایی توسط سیاستهای خارجی

۱ - پیشتر به علت توجه به روسیه اشاره گردید همزمانی اظهار امر خفی جمال قدم با واقعه رمی شاه و دخالت سفیر روس توجه به اقدام به قتل شاه را نیز ضروری می نماید. با در نظر گرفتن سیاست وقت، دولتهای روس و انگلیس هر دو متمایل به ابقاء ناصرالدین شاه و زنده ماندن او بودند زیرا به اندازه کافی دلخواه در زمان سلطنت او آنچه را که می خواستند با مشورت و توافق یکدیگر عمل می نمودند و حتی در جزئیات امور مملکتی هم مداخله می کردند و خلاصه وضع موجود از لحاظ آنها ایده آل بود و لازم نبود که شاه را عوض کنند بعلاوه شخص دیگری را هم که بهتر از او به حرف آنان گوش دهد در نظر نداشتند. فقط در زمان امیر کبیر در چند مورد با دخالتها و تقاضاهای آنها مخالفت شد که آنها هم او را بالاخره برداشتند و با در نظر گرفتن اینکه واقعه تیراندازی به شاه در زمان صدارت میرزا آقا خان نوری واقع شده شبهه مزبور نیز منتفی است. ضمناً اگر سفرای خارجی و یا حتی بایان غافل و دانای در این کار دخالت داشتند لافل ترتیبی اتخاذ می کردند که کار انجام شود زیرا هر کودک نادانی

می داند که تپانچه ساچمه زنی که با آن به شاه تیرانداری شد برای زدن گنجشک است نه کشتن انسان. بنا بر این واقعه تیراندازی به شاه همان طوری که ذکر شد به دست سه نفر بایی متعصب و نادان که از شدت تأثر و تحشر بعد از شهادت مولایشان تعادل عقلی خود را از دست داده بودند صورت گرفته و به هیچ وجه جنبه سیاسی نداشته و بایان دیگر هم در آن دخالتی نداشتند.

۲ - تجلی وحی الهی بر روح و فؤاد حضرت بهاء الله و تصمیم به تربیت اهل بیان در بدترین موقع از زندگی دنیوی آن حضرت یعنی در سیاه چال طهران و زیر زنجیر قره کهر صورت گرفته و بخوبی می توان استنباط کرد که صرفاً جنبه روحانی و الهامی داشته و به منظور تحقق وعود الهیه در باره «سنه تسع» و «بعد حین» صورت گرفته است و گرنه استفاده از نفسی که در زندان مُظَلَم و آتَن و بدون منفذ و زنجیر ثقیل قره کهر به گردن و پای در کُند و وجود معاشرینی که از ۱۵۰ نفر سارق و قاتل تشکیل شده باشند و هر آن هم انتظار قطع حیات باشد جهت مقاصد سیاسی در فضای آن زمان ایران مفید فایده نخواهد بود.

۳ - اگر حضرت بهاء الله دست نشانده دولت روس بودند با در نظر گرفتن اختیاراتی که آن زمان سفرای خارجی داشتند نه به زندان می افتادند و نه تبعید می شدند و خصوصاً از تبعید ایشان جلوگیری می شد تا بتوانند مأموریت دولت علیه متبوعه خود را در محل بنحو احسن انجام دهند و حال آنکه می دانیم هیکل مبارک به نقاطی تبعید گردیدند که بکلی از نفوذ دولت وقت روسیه خارج بود.

۴ - ایجاد یک فرقه سیاسی به وسیله خارجی ها معمولاً برای به هم زدن نظم و تولید اغتشاش و عدم آرامش در مملکت است تا اینکه از آب گل آلود بتوانند ماهی بگیرند. حال با در نظر گرفتن روش و نحوه حرکات و سکنات و بیانات جمال مبارک که همچون مرهمی زخمهای دلها و جراحات اکباد بایان پرشور و شیدار تسکین بخشیده، خاکستر آرامش و سکون بر آتش انتقامجویی و عصیان آنان می ریخت و آنان را از نزاع و جدال و تهوّر و نافرمانی منع و به محبت و اطاعت و عفو و صفح امر می فرمودند بخوبی واضح می گردد که رفتار و گفتار آن حضرت بکلی مغایر با منویات سفرای خارجی بوده و از جانب حق محض حفظ و هدایت حزب بایی صورت گرفته است. در نتیجه تعالیم و راهنماییهای آن حضرت بایان تندخو و منتقم و تهوّر تبدیل به بهائیان سلیم و رثوف و پایبند مواسات گردیدند. بطوری که یکی از آنها می گوید:

«اکثری از نفوس که طائف حول کعبه جمال بودند چنان در مقام تصفیه و تزکیه نفس مراقبت می نمودند که کلمه ای به غیر ما اراد الله تکلم نمی کردند و قدمی برخلاف مرضاه الله بر نمی داشتند و هر دو نفسی با هم هم قسم و هم عهد شده بودند که بکد بگر را متذکر نمایند.»
(۴)

در کتاب قرن بدیع جلد دوم صفحه ۱۳۶ در این مورد چنین مذکور است:

«اما آنچه بیش از هر امر شاهد عظمت و معزف غلبه و قدرت حضرت بهاء الله بود موفقیتی

بود که آن وجود مبارک در تعدیل افکار و تهذیب اطوار و رفتار حزب بایی به دست آورده و با آنکه آن حضرت علی الظاهر در زمره یکی از افراد آن طائفه محشور و اوامر و نواهی بیان هنوز به قوت خویش باقی و برقرار بود منع ذلک آن وجود مقدس اصول جدید و موازین بدیعه‌ای تنظیم فرمود که با آنکه با حقایق اساسیه بیان مبیانته نداشت ولی از لحاظ اخلاقی بر اعلی و اشرف مبادی اولیه دیانت بایی مقدم و مرجح بود... از جمله تعالیم آن وجود اقدس بیان تفاوت و انفصال دیانت الهی از هر گونه اقدامات سیاسی و تشبثات حزبی و تشکیلات سزی و تاکید بر اطاعت صرفه محضه نسبت به مصادر امور و مراجع جمهور و منع از تعرض و فساد و نهی از جدال و قتال و غیبت و انتقام و تشویق بر تخلق به اخلاق حمیده و اتصاف به صفات روحانیه و تمتک به ذیل الفت و محبت و خضوع و خشوع، تنزیه و تقدیس، امانت و دیانت، عفت و طهارت، عدل و نصفت، وحدت و یگانگی، معاشرت و مؤانست با نفوس، کسب علوم و فنون، فداکاری و انقطاع، صبر و شکیبایی در بلاها، تفویض امور به اراده حق غفور و تسلیم به تقدیرات ربانی و ارادات خفیه سبحانی است.

با در نظر گرفتن مراتب فوق معلوم و واضح می گردد که نه فقط سفرای خارجی توانایی تعلیم چنان نفس مقدسی را نداشتند بلکه خود نیز از درک حقایق مودعه در تعالیم آن حضرت محروم مانده و مصداق «خاک کجا و رب الافلاک کجا» گردیدند.

۵- همان طوری که ذکر شد آشنایی حضرت بهاء الله با سفیر روس به وسیله میرزا مجید شوهر همشیره ایشان که منشی شاهزاده دالگور کی بوده انجام پذیرفت که آن زمان هشت سال از ظهور حضرت باب می گذشت و آن حضرت مقام و موقع خود را مابین بابیان قبلا کسب کرده بودند و احتیاجی به سفیر روس نبود که ایشان را در قیادت نسبت به بابیان کمک کند بلکه همان طوری که ذکر شد به زندان افتادن ایشان و نحوه تعالیم و بیانات مبارک دال بر عدم انتساب ایشان به دستگاه سیاست و اتکایشان به خداوند متعال در قبال مأموریت عظیم روحانی خود بوده است و آشنایی با سفیر روس صرفاً جنبه خصوصی داشته و از طریق خویشاوندی با منشی سفارت بوده است. مهمتر آنکه خود آن حضرت در آثار و الواح خود از سفیر روس به جهت مساعدتی که کرده است تشکر و قدردانی فرموده اند و حال آنکه اگر ارتباطی سیاسی در میان بوده لاقلاً می بایست چنانچه رسم دست نشانده‌های سیاسی است از افشاء موضوع خودداری بفرمایند. در یکی از الواح مبارک می فرمایند:

«ایامی که این مظلوم در سجن اسیر سلاسل و اغلال بود سفیر دولت بهینه ائده الله تبارک و تعالی نهایت اهتمام در استخلاص این عبد مبذول داشت و مکرز اجازه خروج از سجن صادر گردید ولی پاره‌ای از علمای مدینه در اجرای این منظور ممانعت نمودند تا بالاخره در اثر پافشاری و مساعی موفور حضرت سفیر استخلاص حاصل گردید»

همان طوری که ملاحظه گردید افشاء واضح این موضوع خود بهترین دلیل بر بی نظری و آشنایی خصوصی و بدون مقصد و بهره‌برداری طرفین می‌باشد.

ماخذ:

- ۱ - قرن بدیع، جلد ۲، صفحه ۸۷
- ۲ - بهاء‌الله شمس حقیقت، صفحه ۲۵۸
- ۳ - قرن بدیع، جلد ۲، صفحه ۱۸۶
- ۴ - تاریخ نبیل زرنندی
- ۵ - جواب رساله مجعوله کینیاژ دالگورکی

فلسفه تاریخ، علت و اسطوره

مهمترین تفاوت تاریخ نویسی مدرن با نوع سنتی آن در نحوه نگرش موزخ به وقایع تاریخی است. در گذشته تاریخ نگاری صرفاً شرح وقایع بر اساس شنیده‌ها بود لذا هیچ تفاوتی میان حکایات و تاریخ وجود نداشت. این شرح می‌توانست بسیار غریب و غیر قابل باور باشد، اما به عنوان تاریخ نقل می‌شد. هیچ توضیح یا اظهار نظری در مورد چگونگی یا چرایی بروز حوادث داده نمی‌شد و یا آنکه نهایتاً همه حوادث را ناشی از عواملی فوق عالم مادی در نظر می‌گرفتند و همه دلایل را به آنها منسوب می‌کردند.

اما در تاریخ نویسی مدرن، موزخ بیش از آنکه به شرح وقایع بپردازد، به بررسی و تحلیل حوادث توجه می‌کند و علت و «چرا»یی بروز آنها را مدنظر قرار می‌دهد. در این مسیر وظایف موزخ در سه مرحله عمده تعیین می‌شود:

- ۱ - بررسی واقعه و یافتن تمامی علت‌های موجود برای بروز یک واقعه،
- ۲ - مرتب کردن علتها بر اساس اولویت و اهمیت آنها در بروز واقعه،
- ۳ - معرفی یک علت به عنوان عامل اصلی

در این مراحل است که موزخین با یکدیگر متفاوت عمل می‌کنند و این البته به جهان بینی و دیدگاه موزخ بستگی دارد. اگر او ماده گرا (Materialist) باشد، معمولاً به دنبال علل اقتصادی می‌گردد، اگر فردگرا (Individualist) باشد، عوامل را به یک فرد ارجاع می‌دهد، اگر الهی مذهب (Theist) باشد، حتماً اراده الهی و سنت الله را نیز در نظر می‌گیرد.

اگر موزخ در حین تاریخ نویسی، سعی کافی برای یافتن تمامی علل و عوامل موجود برای بروز یک واقعه را به عمل نیاورد و به عبارتی علت یا عللی را نادیده بگیرد، کار او غیر علمی خواهد بود. چه بسا این بی توجهی منجر به نتیجه گیریهای غیر مستدل شود و تاریخ را از واقعیت دور کرده، بیشتر به سمت افسانه و قصه گویی سوق دهد. آن زمان است که آن تاریخ، از نوع «تاریخ نویسی اسطوره‌ای» خواهد بود.

تاریخ نویسی زمانی اسطوره‌ای می‌گردد که موزخ بجای آنکه در صدد یافتن تمامی علل یک واقعه بر آید، به یک علت اکتفا کند و آن هم علتی ماوراءطبیعی مثل: جبر تاریخ، جبر نژادی، جغرافیایی و... و یا اراده الهی.

همانطور که می‌دانیم در بروز یک واقعه، علل طولی و عرضی هر دو دخیل هستند. علل عرضی (به قول ارسطو عبارتند از: علت مادی، علت غایی، علت صوری و علت فاعلی) عللی هستند که همگی، بدون آنکه هیچ کدام بر دیگری تأثیر یا تقدیمی داشته باشند، در عرض هم قرار دارند. این علل با هم موجب پیدایش امری یا بروز واقعه‌ای می‌شوند ولی خودشان الزاماً با هم رابطه علت و معلولی

ندارند. مثال معروف این علل، علل پدید آورنده یک مجسمه است: علت فاعلی: مجسمه ساز، علت صوری: طرح مجسمه، علت مادی: سنگ مرمر و علت غایی: هدف مجسمه ساز از ساخت آن مجسمه است. همانطور که از مثال پیداست این چهار عامل هیچ کدام بر دیگری تقدمی ندارند و در عین حال علت یا معلول دیگری نیستند. اگر بتوان چنین رابطه علت و معلولی برای آنها پیدا کرد، در آن صورت دیگر وارد محدوده علل طولی شده ایم.

علل طولی، برخلاف علل عرضی، سلسله علت و معلولی هستند که هر معلول، خود علت امر دیگری می شود. این سلسله با هم رابطه علت و معلولی دارند و طبیعتاً هر علت نسبت به معلول خود تقدم دارد. این تقدم می تواند از نوع تقدم ذاتی یا زمانی باشد. مثلاً وقتی قفل دری باز می شود، بر اساس تبیین علل طولی، این روند طی می شود: دستور مغز به دست باعث حرکت دست می شود، دست حرکت می کند و این باعث حرکت کلید می شود و در نهایت حرکت کلید علت باز شدن قفل می شود.

در تبیین علت وقوع حوادث، گاه رخ می دهد که یکی از علل عرضی مفقود است یا از درک محدود بشری خارج است لذا از دید انسان، طبق قاعده آن حادثه نباید به وقوع می پیوست اما برخلاف این انتظار، واقعه رخ می دهد. در این موقع توجه بیشتر در روند سلسله علل طولی صورت می گیرد و دلیل وقوع حادثه به رتبه ای و رای این عالم مادی نسبت داده می شود که آن را «معجزه» می نامند و یا آنکه به دلیل برخورد دو سلسله علت و معلولی است که بر هم تأثیر می گذارند و روند آن سلسله علتها را تغییر می دهند که آن را «تصادف» می نامند.

فرد متدین البته منکر امکان وقوع حوادث در فقدان علل عرضی نمی شود. آن زمانی است که اراده الهی بدون واسطه اسباب مادی این جهانی رخ می دهد، یعنی وقوع «معجزه». از دیدگاه فلسفه تاریخ، توجه به معجزه، نوعی اسطوره پروری و غیر علمی است. با این وجود فرد الهی مذهب می داند که این اصل غیر علمی، وجود دارد. البته این امری دائمی نیست و ندرتاً رخ می دهد لذا نباید همه حوادث را با دید اسطوره ای و بمنزله معجزه بررسی کرد. موزخی که در صدد ارائه کار علمی است، باید حتماً در پی علل عرضی باشد.

پس از این مقدمه، حال سعی داریم به بررسی کتاب ارزشمند «قرن بدیع» - بطور خاص جلد دوم - بپردازیم. در این صورت بیش از پیش به عظمت این اثر جلیل و مقام رفیع نویسنده آن پی خواهیم برد چرا که تمامی موارد مذکور، در این اثر به بهترین نحو به کار رفته است.

حضرت ولی عزیز امرالله در ارائه مطالب، همواره روش تاریخ نویسی جدید را در نظر داشته اند. لذا بیش از آنکه به شرح ماوقع بپردازند، به بررسی علل و تحلیل وقایع توجه فرموده اند و این باعث شده که این کتاب، اثری علمی باشد. در عین حال دیدگاه هیکل مبارک صرفاً مادی نیست بلکه در موارد وقوع معجزه، حتماً به آن اشاره فرموده اند و در بررسی علل نیز، علاوه بر ذکر علل عرضی، علل